



بسم الله الرحمن الرحيم

حرمت فحش و بذاء

ادله روایی

در عداد ادله‌ای که برای حرمت سب متعرض شدیم، ادله حرمت فحش و بذاء مطرح شد. برخی روایات در باب هفتادویک ابواب جهاد نفس بررسی شد. مابقی احادیث در همان وزن است.

روایت دوم

وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِيءَ السَّائِلَ الْمُلْحِفَ»^۱

مدلول روایت

الف (ملحف به معنای مصر است.

ب (ظاهراً دو موضوع در روایت مطرح شده: ۱. شخص بدزبان و بدگو ۲. سائلی که در گدایی اسرار دارد.

ج) ظهور اولیه بيبغض حرمت است اما در سائل ملحف دليل ديگر داريم که شايد در حد حرمت نباشد.

روایت سوم

وَعَنْهُمْ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «الْبَذَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ»^۲

مدلول روایت

بذاء به معنای تکلم به فحش و کلام قبیح بود. بذاء از نوع جفا و جفا در نار است یعنی کسی که مرتکب جفا شود جایگاه او در آتش است. دلالت این روایت بر حرمت واضح است چرا که اگر فقط وارد شده بود الْبَذَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ ممکن بود با کراهت هم جمع شود ولی بعد از این عبارت الْجَفَاءُ فِي النَّارِ آمده که وعده عذاب است و ظاهر در حرمت.

سند روایت

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۲.

۲- همان، ص ۳۵.



از نظر سند روایت عجالتاً لا یخلو من ضعف است چرا که در سند آن سهل بن زیاد قرار گرفته که در روایت اصول کافی^۳ نیز هست ولی ظاهراً توثیق وی تمام نیست. از این جهت روایت خالی از ضعف نیست مگر بنا بر وجهی در تبدیل سند تقویت شود؛ بنابراین سندش خالی از ضعف نیست.

روایت چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيٍّ ع قَالَ: «يَا عَلِيُّ حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ بَذِيءٍ لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ يَا عَلِيُّ طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ»^۴

دلالت روایت

حضرت در وصیتشان فرمودند یا «عَلِيٍّ حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ بَذِيءٍ لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ» یعنی خداوند وعده عذاب و محرومیت از بهشت داده لذا جنت بر او حرام می‌شود. تحریم جنت علی‌القاعده نوعی وعده عذاب است و دلالت بر حرمت می‌کند. ممکن است توهمی باشد که بین جنت و نار درجاتی است که معنای تحریم جنت، صرفاً نار نیست لکن عبارت «حَرَّمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ» بیشتر با عنوان تحریمی مناسبت دارد.

سند روایت

سند مرحوم صدوق به حماد بن عمرو که حماد از امام (علیه‌السلام) نقل می‌کند و آنس بن محمد عن أبيه از جعفر بن محمد (علیه‌السلام) که هر دو ظاهراً معتبر و روایت قابل توثیق است.

سؤال: آیا تحریم از بهشت دائمی است یا موقت؟

پاسخ استاد: برخی قائل‌اند که انسان نهایتاً داخل در بهشت یا جهنم می‌شود.

در صورت قبولی قول چون در روایت حَرَّمَ اللَّهُ وارد شده دلالت بر اینکه جنت برای او حرام است. در صورت عدم قبول این قول نیز عبارت حَرَّمَ اللَّهُ ظهور در منقصت تام و کامل در فعل دارد. البته نیازی به پذیرش یا رد این قول نداریم چرا که روایاتی که دلالت بر حرمت می‌کند فراوان است.

۳- الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۲۵.

۴- وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۵.



روایت پنجم

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ فِي الْجَنَّةِ - وَالْبَذَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ»^۵ روایت از حیث سند متقن است.

- دلالت چند روایت خوانده شده بر حرمت بخصوص در عبارت الْجَفَاءُ فِي النَّارِ تام و کامل است.

روایت دوم

و عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَذِيءٍ قَلِيلِ الْحَيَاءِ لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَإِنَّكَ إِنْ فَتَشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ إِلَّا لَغِيَةً أَوْ شَرِكُ شَيْطَانٍ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَفِي النَّاسِ شَرِكُ شَيْطَانٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَا تَقْرَأُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»^۶ روایت از حیث سند معتبر است. از حضرت سؤال شده شرک شیطان به چه معناست؟ حضرت می فرماید که همان «شارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» است در آیه شریفه آمده.

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَهُوَ شَرِكُ الشَّيْطَانِ»^۷ روایت از حیث سند بسیار متقن است. بخلاف روایات دوم و سوم و چهارم و پنجم این باب که عنوان بذاء و بذیء در آن ها آمده، روایت اول این عنوان را ندارد بلکه عنوان «لَا يَبَالِي مَا قَالَ» در آن مستقلاً به کار رفته.

شخص لاابالی فرد بی مبالاتی است که باکی از آنچه به دیگران می گوید و از آنچه دیگران به او می گویند نداشته باشد؛ یعنی شخص بی غیرت و بی حیایی که زبانش به سب و طعن و کلمات زشت گشوده است و از اینکه کسی به او ناسزایی بگوید ناراحت نمی شود. عمل او شرک شیطان است و شیطان در شرک او شریک است.

دلالت روایت

۵- همان، ص ۳۶.

۶- همان، ص ۳۵.

۷- همان، ص ۳۴.



این عبارت دلالت متقنی بر این دارد که در اهانت و سب و تحقیر و امثال ذلک اذیت شدن شخص ملاک نیست. «لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ» یعنی فرد ناراحت و اذیت نمی‌شود و هر چه به او بگویند اهمیتی نمی‌دهد. پس اهانت غیر از ایذاء است و ارتباطی به آن ندارد.

نحوه ورود در احادیث

به عنوان قید فاحش و بذیء

مثلاً در روایت «عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَذِيءٍ قَلِيلُ الْحَيَاءِ لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ» و یا در روایت «مِنْ عِلَامَاتِ شِرْكِ الشَّيْطَانِ الَّذِي لَا يَشْكُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ فَحَّاشاً لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ فِيهِ».^۸

به عنوان موضوع حکم مستقلاً

مثلاً در روایت «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَهُوَ شِرْكِ الشَّيْطَانِ» که اینجا خود موضوع مستقلاً مورد حرمت و مذمت و عتاب و خطاب قرار گرفته است.

اصل اصولی

هر جا عنوانی هم ترکیبی بیاید هم مستقل، نشان می‌دهد که عنوان جداگانه موضوع حکم واقع شده و ترکیب آن با قیود دیگر به جهت تأکید است. این قاعده به شکل مصرح در اصول مطرح نشده گرچه روشن است؛ بنابراین «لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ» موضوع مستقلی برای عتاب و خطاب است حتی در مواردی که در کنار قیودی مثل فحش و غیره واقع شده.

رابطه ایذاء و اهانت عموم و خصوص من وجه

این نکته را مکرر تذکر داده‌ایم که در بحث ما دو عنوان اصلی در ارتباط با دیگران وجود دارد که حرام است. ایذاء شخصی است. ملاک این است که شخص ناراحت شود. اهانت توهین عرفی است. تمام موارد که تابه‌حال ذکر کردیم ذیل یکی از این دو عنوان است. بین این دو نسبت تساوی برقرار نیست بلکه عموم و خصوص من وجه است. البته غالباً این دو بر هم منطبق هستند مثلاً عملی هم مصداق ایذاء است و هم توهین لذا دو گناه است. برای اینکه کرامت فرد را مخدوش کرده حال ناراحت شود یا نه. چرا که این حیثیت و آبرو از خداست فلذا عمل حرام است. به خاطر اینکه به او آزار رسانده است ولی گاهی در ماده افتراق دارند و هر یک از این دو عنوان جدا می‌شوند لذا یک عنوان است و حرمت واحده‌ای دارد مثلاً گاه مواردی داریم

۸_ همان، ص ۳۲.



که: الف - مصداق ایذاء است ولی اهانت نیست مثلاً اهانتی به فرد نمی‌کند ولی وی را ناراحت می‌کند. فرض کنید تعریف زیادی از او بکند که حقیقتاً اهانت نیست حتی ممکن است دروغ هم نباشد ولی او ناراحت می‌شود.

ب- برخی افعال و اقوال نیز که اهانت به شخص نیست ولی اذیت محسوب می‌شود. مثل حالتی که شخصی که به او اهانت شده لاابالی است لکن عرف آن را اهانت می‌داند.

این سؤال مطرح است که ظهور «لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ» در چیست؟

۱. عمل (فعل) شخص

۲. وصف روحی بما هی هی که مقصود فقط حالتی روحی باشد که ثمره‌ای فقهی ندارد.

۳. وصف روحی - از حیث تعلق فعل به آن

- عبارت ظاهر در حالت روانی و روحی است. گرچه بی‌غیرت و بی‌حیایی نمودی ظاهری است لکن حالت روحی و روانی است.

- با توجه به این بخش از روایت «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَهُوَ شَرُّكَ الشَّيْطَانِ» نمود لَا يَبَالِي بدزبانی است؛ یعنی فردی بی‌غیرت خود متأثر نمی‌شود و حتی اگر دیگری هم حرفی بزند، باکی از بدزبانی ندارد. طبعاً این روحیه موجب می‌شود که بیشتر متعرض دیگران شود؛ به عبارت دیگر چنین روحیه‌ای دلیل است برای بدزبانی و فحاشی بیشتر به دیگران.

- از این رو در روایت آمده عَلَيَّ كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيءٍ که لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ. اگر به این نکته توجه کنید موارد ترکیب عبارت لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ با قیود دیگر، در واقع علت برای قبل است. چرا فرد به خاطر لاابالی بودن فحاش و بدزبان می‌شود لذا در موارد ترکیبی حالت روحی علت بدزبانی عملی است. مؤید این مطلب افعال و گفتار و رفتارهای ظاهری ماست که نمود و جلوه‌ای از حالات و روحيات ماست که در آنها تجلی می‌کند و خود را نشان می‌دهد. در واقع رفتار و گفتار ما آینه صفات و احوال ماست.

- این نکته مرتکز ما بود که این حالت روحی است و در موارد جمع عبارت با قیود دیگر نیز علت برای فحاش است یعنی سر اینکه فحاش شده همین است.

آیا حالات نفسانی متعلق احکام واقع می‌شوند؟

اگر بپذیریم که عبارت دال بر حالتی روحی است می‌توانیم بگوییم حرام است؟

اینکه بی‌غیرتی و بی‌حیائی به عنوان یک حالت روحی محسوب می‌شود با قطع نظر از اینکه در عمل ظاهر شود می‌توان گفت حرام است یا حرام نیست؟



چگونگی تعلق احکام به حالات روحی

باید به این بحثی در فقه الاخلاق پرداخت لکن به صورت خلاصه می‌توان گفت حالات روحی و صفات نفسانی و احوال درونی هم می‌تواند موضوع حرمت و متعلق احکام واقع شود. البته نه به شکل مستقیم بلکه از این حیث که کسب آن‌ها یا اجتناب از آن‌ها حرام یا واجب باشد. توضیح اینکه مثلاً کبر، تواضع، عجب، بی‌حیایی، بی‌غیرتی احوال درونی است و تنها می‌توان گفت خوب است یا بد. نمی‌توان مستقیماً بما هی آن‌ها را حرام یا واجب دانست. ولی در صورتی که کسب یا ترک این حالات اختیاری باشد می‌تواند متعلق تکلیف واقع شود.

تعلق احکام به افعال و احوال اختیاری

احکام خمس به افعال اختیاری تعلق می‌گیرد سواء کانت هذه الافعال ظاهریة أو باطنیة. افعال اختیاری ممکن است ظاهری یا باطنی باشد یعنی همین‌که فکر می‌کنم یا تمرین ذهنی دارم نوعی فعل درونی است که می‌تواند موضوع حرمت واقع شود. مثلاً در روزه یا در نماز باید قصد کرد و این قصد واجب است لکن فعلی اختیاری و درونی است. صفات مستقیماً نمی‌تواند متعلق احکام خمس واقع شود چون حالات نمی‌تواند حرام یا واجب است باشد. اینکه صفات را مبعوض یا محبوب بدانیم، حمل حسن و قبح یا خوبی و بدی بر آن‌هاست نه وجوب و حرمت. صفات درونی در صورتی که تحصیل یا اجتناب از آن اختیاری باشد متعلق احکام واقع می‌شوند. چرا که می‌تواند فعل به آن تعلق بگیرد؛ یعنی می‌توان گفت حسد یا کبر را با تمرین‌های درونی یا عملی از خود بزدای یا اینکه می‌توان گفت روحیه تواضع یا اخلاص را در خودت ایجاد کن چرا که تحصیل یک حالت می‌تواند از طریق تحصیل فعل درونی یا فعل ظاهری باشد. مام احوال نفسانی قابل تغییر و اکتساب نیستند. صفات اکتسابی نیز به اندازه تغییر و اختیاری بودنشان متعلق احکام واقع می‌شوند. اجتناب فعل، امری اختیاری است از این جهت می‌تواند متعلق حکم وجوب و حرمت واقع شود. احوال درونی از جهت تعلق به فعل می‌تواند متعلق عرف نیز باشد لذا با نگاه عرفی حرمت کبر و ریاء یعنی حرمت تحصیل یا مبارزه با آن‌ها. صفات روحی مستقیم و بالذات متعلق یکی از احکام خمس قرار نمی‌گیرند بلکه تعلق احکام به حالات روحی بالعرض و مجازی است.

تذکر: احکام خمس به افعال و احوال غیر اختیاری تعلق نمی‌گیرد.

جمع‌بندی

صفات روحی و ملکات نفسانی که جزء مقوله کیف نفسانی از اقسام چهارگانه کیف در فلسفه است بما هی متعلق احکام خمس نمی‌شود چه اختیاری چه غیر اختیاری؛ اما تحصیل و اجتناب از این صفات در جایی که اختیاری باشد، می‌تواند متعلق احکام خمس واقع شود.



مواضع تحصیل و اجتناب از صفات نفسانی

این امر تابع دلیل اثباتی قضیه است. گاهی دلیل می‌گوید مثلاً ریاء در عبادت حرام است فلذا ضرورتاً باید در عبادت نیت را از آن تطهیر کرد. چرا که در پذیرش این فعل اجتناب از این صفت شرط شده است. گاهی دلیل مطلقاً داریم که صفت مادامی که در ظاهر نمود پیدا نکرده آن را حرام نمی‌داند. مثل رفع حسد که در روایت وارد شده است: مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي التَّوْحِيدِ وَالْخِصَالِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَمَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يَطِيقُونَ وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَالْحَسَدُ وَالطَّيْرَةُ وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخُلُوةِ مَا لَمْ يَنْطِقُوا بِشَفَاةٍ»^۹ البته با برداشتن عذاب کراهت و مذمویت باقی است لکن عذاب برایش واقع نیست.

– در مورد کبر معلوم نیست که صرف وجود کبر در درون بدون اینکه در ظاهر نمود پیدا بکند حرام است یا نه –

مختار استاد

اگر مقصود از لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ همان مرتکز ذهنی ما یعنی صفت روحی باشد بیشتر مورد مذمت قرار گرفته چون نمی‌توان گفت مستقیماً متعلق حرمت واقع شده است مگر از حیث اینکه بگوییم فعلی که به آن تعلق می‌گیرد که آن هم خیلی ظهور ندارد. ولی احتمال دیگر این است که لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ در عمل ظاهر شود و این شرک شیطان باشد نه لَا يَبَالِي به عنوان صفت روحی به ما هی هی. مقصود روایت صفت روحی است که بروز پیدا کرده است نه صفت روحی که در عالم درون است این ظهور عرفی روایت است یعنی لَا يَبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ عدم مبالاتی است که خودش را نشان می‌دهد و آن نتیجه فحاش و امثال این‌هاست. در واقع حرمت آن از حیث فحشی است که به زبان جاری می‌شود. پس خود استقلال ندارد و از حیث کلمه‌ای است که بر زبان او جاری می‌شود.

ظاهر قوی‌تر همین احتمال است.

جمع‌بندی ادله حرمت سب

۱. حکم عقل

۲. ادله عامه



آیات

- الف - «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً» (النساء/۱۴۸)
- ب - «ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يَتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (الحج/۳۰)
- ج - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (الحجرات/۱۱)
- د - «وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ» (الهمزة/۱)
- ه - «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدَوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام/۱۰۸)

روایات

- الف - ادله ظلم و بغی علی الناس که یکی از مصادیق آن سب است.
- ب - ادله اهانت و تحقیر و استخفاف
- ج - ادله ایذاء
- د - ادله فحش و بذاء
- ه - ادله طعن بر دیگران که بنا بر یک احتمال دلیل عام است. اگر فحش و بذاء را مطلق بدزبانی بدانیم که سب و غیر سب را شامل شود.

۳. ادله خاصه

- الف - روایات فحش و بذاء بنا بر یک احتمال
- ب - روایاتی که عنوان سب در آنها آمده است
- غیر از ادله سب بقیه ادله عامه بود یعنی عناوین دیگری بود که سب مصداق آن می شد.



نسبت سب با عنوان ادله

عنوان جنس سب است

بعضی ادله عامه یا ادله‌ای که عنوان سب در آن‌ها نیست حالت جنس برای سب را دارند مثل اهانت و استخفاف و تحقیر. در تعریف سب می‌گوییم که اهانتی این‌گونه است یعنی جنس سب است.

عنوان عام مطلق است

بعضی دیگر را اگر جنس ندانیم لااقل عنوان عامی است که همه موارد سب را شامل می‌شود مثل آیه «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» یعنی کل اقسام سب مصداق آن است. یا آیه «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ» و یا ادله ظلم به ناس است.

عنوان اخص مطلق است

برخی دیگر از عناوین قسمتی از اقسام سب را شامل می‌شوند نه همه اقسام سب را مثل آیه «وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ»؛ یعنی سب اعم از عناوین است.

عنوان و سب عموم و خصوص من وجه است

عناوینی که بین آن‌ها و سب عموم و خصوص من وجه است مثل ایذاء که بعضی از اقسام سب را شامل می‌شود و بعضی را شامل نمی‌شود.

نتیجه

جمع‌بندی ادله این شد که فتحصل من جمیع ما ذکرنا أَنَّ السَّبَّ حَرَامٌ هَمَّ بِهِ عِنَاوَانَهُ الْخَاصُّ هَمَّ بِهِ عِنَاوَانُ عَامِهِ. لذا اگر چندین عنوان عام بر آن صادق باشد حرمت مضاعف دارد مثل تنابز به القاب.